

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: بررسی مسئله چهارم صلاة المسافر کتاب تحریر الوسیله، ضمن چند مطلب درباره دلیل تفصیل بین بلاد معتدل و غیر معتدل؛

بحث رسید به اینکه جماعتی از فقها که بین بلاد معتدل و غیر معتدل از نظر مبدأ مسافت فرق گذاشتند، دلیل اینها چیست؟ بعد از زمان شهیدین و صاحب مدارک عده‌ای از فقها فرمودند «لم أطلع علی دلیله»، گفتند ما دلیلی بر این تفصیل بین بلاد معتدل و غیر معتدل پیدا نکردیم.

بررسی دلیل محقق خویی(ره) بر عدم تفصیل: استدلال به اطلاق روایات؛

ما بیان کردیم کسانی مثل مرحوم آقای خویی(ره) چون از روایات نصوص خاصه مبدأ مسافت را استظهار کردند، صریحاً می‌فرمایند: از اطلاق این روایات - همان روایاتی که کلمه‌ی مدینه، کوفه، بغداد و نهروان و ... دارد می‌فرمایند: «و کیف ما کان، فالمستفاد من الروایات و من نفس نصوص التحدید هو ما عرفت» از اطلاق این روایات - استفاده می‌کنیم فرقی بین بلاد کبیره و غیر کبیره نیست، می‌فرمایند «و لا شک أنّ مقتضى الاطلاق عدم الفرق فی البلدان بین الصغيرة و المتوسطة و الکبیره و ان العبرة فی جمیعها بنفس البلدة». (موسوعة الإمام الخوئی؛ ج 20، ص: 48)

اضافه‌ای که می‌کنند به عنوان مؤید این اطلاق، می‌فرمایند در زمان ائمه‌ی معصومین کوفه «كانت الكوفة في زمانهم (عليهم السلام) کبيرةً جداً كما يشهد به التاريخ و غيره»، ظاهراً در آن زمان کوفه خیلی بزرگ بوده، بعد می‌فرمایند: «و مع ذلك، کان مبدأ الاحتساب نفس البلدة كما يشهد به حديث القادسية حسبما تقدّم» در روایات صلاة المسافر آمده که مبدأ همان آخر بیوت کوفه است و از همان آخر کوفه و اول کوفه باید حساب شود. البته اینهایی که می‌گویند بین بلاد کبیره و صغیره فرق نیست، عده‌ی زیادی‌شان آمدند فقط یک استثنای را زدند که این استثنا را دیروز هم خواندیم، گفتند اگر از یک محله‌ای به محله‌ی دیگر انسان سیر کند، صدق مسافرت بر او کند.

باز خود مرحوم آقای خویی(ره) می‌فرمایند «نعم ربما يفرض بلوغ البلدة من الکبر حدّاً خارقاً للعادة جداً بحيث» که اگر یک بلدی از نظر کبیره بودن اینقدر بزرگ باشد که «يصدق علی السير فيها عنوان السفر كما لو بلغ طولها خمسين فرسخاً أو مائة أو مائتين»، می‌فرمایند اگر یک بلدی باشد که طولش 50 فرسخ است که به کیلومتر اگر حساب کنیم بشود 300 کیلومتر. اگر یک بلدی اینطور باشد یا صد فرسخ باشد، می‌فرمایند اینجا صدق مسافرت می‌کند و می‌فرماید: «و إن لم يوجد مصداق لها لحدّ اليوم، و ربّما يتفق في الأجيال القادمة» و لو اینکه این در زمان ما مصداق ندارد «لا مناص من الالتزام بالتقصير من لدن صدق عنوان المسافر عليه، المتحقّق بالخروج من محلّته أو نواحيها». (موسوعة الإمام الخوئی؛ ج 20، ص: 49) اگر یک بلدی اینطوری موجود شد که از آن محله‌ای که انسان در آن هست اگر بخواهد خارج شود می‌گویند مسافرت کرد، حالا فرض کنید از شمیران به ری مسافرت کرده، اگر صدق سفر کند می‌فرمایند اینجا ملاک همان آخر محله است اما باز در آخر می‌فرمایند بغداد و تهران

و ... این چنین نیست، پس این یک استدلال است، استدلال به اطلاق روایات و این شاهدش هم که کوفه در زمان ائمه «کانت کبیره».

مناقشه بر دلیل محقق خویی(ره) از منظر مختار؛

ما قبلاً عرض کردیم این روایات در مقام بیان مبدأ مسافت نیست و در نتیجه این استدلال به نظر ما ناتمام است، اصلاً در مقام بیان مبدأ مسافت نیست که بخواهیم به اطلاق این روایات تمسک کنیم و این شاهی هم که آوردند که «کوفه کانت کبیره»، نسبت به نجف کبیر بوده، نسبت به حله کبیر بوده اما اینطور نیست که عرف او را یک بلد خیلی متّسعی بدانند. ما داریم دنبال می‌کنیم ببینیم این قول به تفصیل چه ادله‌ای می‌تواند داشته باشد؟ این اطلاق و این تمسک به روایات کنار می‌رود.

بررسی دلائل احتمالی صاحب جواهر(ره) برای تفصیل؛

صاحب جواهر(ره) در کتاب جواهر در جلد 14 صفحه 203 برای مستند این قول احتمالاتی را ذکر می‌کند که در هیچ یک از این احتمالاتش مسئله‌ی اطلاق و تمسک به اطلاق نیست. می‌فرماید «اما البلاد العظيمة المتسعة فقد صرح غير واحد بأن مبدأ التقدير فيها الخروج عن المحلّة نفسها أو محل الترخص بالنسبة إليها على الوجهين السابقين في البلاد المعتادة»، می‌فرمایند در بلاد عظیمه برخی گفته‌اند مبدأ خروج از محله است یا محل ترخص، طبق همان نزاعی که در بلاد متعارفه بود که بعضی‌ها در بلاد متعارفه می‌گفتند از بعد از حدّ ترخص باید مبدأ مسافت را حساب کرد.

دلیل اول: صدق لغوی سفر و ضرب در ارض در خروج از یک محله به محله دیگر در بلاد عظیمه؛

اولین دلیلی که صاحب جواهر(ره) می‌آورد؛ متأسفانه این همه در حوزه سفارش به فقه جواهری می‌شود خیلی اعتنا به جواهر عملاً و رجوعاً و استفاداً کم است یعنی الآن افرادی درس خارج می‌خوانند اما خیلی کم به عبارات جواهر مراجعه می‌کنند و حتماً آقایان جواهر را در همه مباحث فقهی ببینید. ایشان می‌فرمایند اینهایی که آمدند بین کبیره و صغیره فرق گذاشتند اولین دلیلی که می‌توانند داشته باشند «لأنّه به يتحقق اسم السفر و الضرب في الأرض و إن كان هو مسيرة بين الدور من غير حاجة إلى الخروج عن حصن البلد»، می‌فرمایند بلاد عظیمه اصلاً عرفاً کسی از یک محله‌ای به محله‌ی دیگر می‌رود اسم سفر و ضرب فی الأرض که ملاک در آیه شریفه است، «إذا ضربتم في الأرض فليس عليكم جناحٌ عن تقصروا من الصلاة»، ایشان می‌فرمایند این الآن صدق ضرب فی الأرض می‌کند، از محله‌اش که می‌خواهد به ری برود رفت و برگشتش 43 کیلومتر و 600 و یا 48 کیلومتر که مشهور می‌گویند هست. ظاهر عبارت صاحب جواهر(ره) این است که صدق لغوی اینجا مطرح است یعنی «يصدق من حيث اللغة» که «أنّه يضرب في الأرض»، آیه هم می‌فرماید «إذا ضربتم في الأرض». این آدم از یک محله‌ای به محله‌ی دیگری که می‌رود صدق «ضرب فی الأرض» می‌کند، فرض این است که مسافت محقق شده.

مناقشه صاحب جواهر(ره) بر دلیل اول؛

و بعد می‌فرماید «و لا يخلو من تأملٍ»، این دلیل خالی از تأمل نیست، چرا؟ «سَيِّما في مثل البلاد المتّصلة محالاً و دوراً و لها حصن لا ما کانت کاصبهان علی ما ... فإن تأمل فيه اضعف»، صاحب جواهر می‌فرماید این بلاد عظیمه‌ای که محلاتش کاملاً متصل است و خود بلد یک سور دارد و یک حصن واحد دارد، می‌فرماید عرف اینجا صدق ضرب فی الأرض را قبول ندارد یعنی همان عنوان مسافر که ما در روایاتی که خواندیم و به بعضی از آن اشاره شد «سافر رسول الله»، در بعضی روایات دارد «لأنّه يريد السفر ثمانية فراسخ» باید صدق سفر عرفی کند، عرف بگوید مسافر است و صاحب جواهر(ره) می‌فرماید در آن بلادی که محلاتش به هم متصل است این اصلاً صدق مسافر نمی‌کند و تأمل قوی در اینجا وجود دارد، در بلادی که محلاتش منفصل

است که به مثال اصفهان بیان کردند، می‌فرمایند در این مورد تأمل کمتر و اضعف است و لذا می‌فرمایند این دلیل درست نیست. پس اگر کسی بخواهد بگوید در بلاد عظیمه حتماً صدق سفر می‌کند با خروج از یک محله به محلات دیگر، این اشکالش این است که از کجا صدق می‌کند؟ خصوصاً آنجایی که محلاتش متصل است که اصلاً عرف نمی‌گوید این مسافرت می‌کند! بلد عظیمه‌ای که یک سور واحد دارد و این انسان هر چه در داخل این جولان کند، نمی‌گویند که این سفر می‌کند! پس این دلیل هم کنار می‌رود.

دلیل دوم: بلاد عظیمه همانند چادر قبایل بادیه نشین، مبدأ خروج از چادر است؛

بعد می‌فرماید «و احتمال کون الجميع كالسفر من منازل الأعراب المتحقق لمجرد الخروج عن الحى و إن كان أول الاحياء» مستند دیگری را می‌خواهد ذکر کند و آن مستند این است که حالا می‌فرمایند «و احتمال کون الجميع»، جمیع شاید به معنای اینکه چه در محلات متصله و چه در محلات منفصله، «كالسفر من منازل الأعراب المتحقق بمجرد خروج عن الحى»، مراد از اعراب در اینجا بادیه‌نشین‌ها هست و نه خود عرب‌ها، بادیه‌نشین‌ها وقتی می‌خواهند خارج شوند از همان محلی که هستند از آن حی‌ای که هستند، چند تا چادری که دور هم دارند، چند تا چادری که مربوط به یک عشیره است، خروج از این چادرها مبدأ است، ایشان می‌فرمایند بگوئیم دلیل این بلاد عظیمه هم همین است حالا یک بلد عظیمه‌ای که محلات متعدد دارد مثل قبائل متعددی است که بادیه‌نشین‌ها دارند.

سه مناقشه صاحب جواهر(ره) بر دلیل دوم؛

بر این دلیل سه اشکال می‌فرمایند: اشکال اول ما مقیس علیه را قبول نداریم، این یک. و اشکال دوم: شما بی‌خود دارید قیاس می‌کنید، حالا در بادیه‌نشین‌ها عرف می‌گوید خروج از حی و آن محله ملاک است و اشکال سوم می‌فرمایند در اینجا صدق می‌کند چند تا چادر دور هم از آخرین چادر که عبور می‌کند می‌گویند سفرش آغاز شد ولی در بلد عظیمه از آخرین محله که عبور می‌کند صدق سفر نمی‌کند. این هم دلیل دومی که ذکر می‌کنند و رد می‌کنند.

دلیل سوم: متبادر از روایات، بلد معتدل است پس خروج از آخرین محله ملاک است همانند رجوع غیر مستوی الخلقه به مستوی الخلقه؛

می‌فرمایند: «كاحتمال توجيئه»، ببینید صاحب جواهر(ره) چقدر ذهن قوی فقهی داشته که همین‌طور در ذهنش مستندات احتمالی ذکر می‌شود، چون در کتاب‌های دیگر این احتمالات نیست، یا لااقل من ندیدم. می‌فرمایند اگر کسی یک مستند سوم را بخواهد ذکر کند، مستند سوم چیست؟ «أَنَّهُ لَمَّا لَمْ يَكُنْ مِثْلَهُ»، یعنی مثل «البلد العظيم متبادراً من الاطلاقات وجب الرجوع فيه إلى المتبادر المنساق منها»، می‌فرماید این روایات و اطلاقات متبادر از اینها بلد معتدل است، متبادر و آنچه منساق است بلد معتدل است «و هو غير المتصل»، بعد یک تشبیهی می‌کند صاحب جواهر(ره)، «كالرجوع في وجه غير مستوی الخلقه إلى مستویها»، در باب وضو می‌گویند «ما بين الوسطى والابهام» حدّ شستن است، حالا یک آدم غیر مستوی الخلقه است که دست خیلی بزرگی دارد، اگر بخواهد بین این انگشت و انگشت وسطی بشوید شاید از دو طرف گوش او هم تجاوز کند، آنجا فقها گفته‌اند این آدم بمستوی الخلقه باید مراجعه کند، یعنی بین وسطی و ابهامی که متعارف است، بگوئیم اینجا خروج از آخرین خطه است و اطلاقات را حمل بر متعارف کنیم و در نتیجه بگوئیم در غیر متعارف باید ملاک را محله قرار داد.

مناقشه صاحب جواهر(ره) بر دلیل سوم؛

ببینیم صاحب جواهر(ره) چه اشکالی می‌کند؟ می‌فرماید «إِذْ هُوَ مَعَ أَنَّهُ كَمَا تَرَى»، منتها کما تری اینقدر برای او واضح بوده که نگفته! مع أَنَّهُ این استدلال کما تری باطل است، این استدلال باطل است. این به چند نکته یا اشکال می‌تواند اشاره داشته باشد:

اشکال اول: بطلان مبنای حمل تمام اطلاقات بر متعارف؛

اینکه چه کسی گفته اطلاق را باید حمل بر متعارف کرد؟ عرض کردم جزوهای که ما در رساله استفاده تلسکوپ در رؤیت هلال نوشتیم در زمان مرحوم والد که ایشان فتوا داد که تلسکوپ هم در رؤیت هلال کفایت می‌کند، 20 مورد از خود کتاب جواهر آوردیم که ایشان می‌فرمایند در اینجا باید به اطلاق تمسک کرد و نباید حمل بر متعارف کرد، پس اولاً مبنا خراب است یعنی اصلاً اگر یک کسی بگوید هر اطلاقی را باید حمل بر متعارف کرد باید باب بسیاری از تمسکات فقها به اطلاقات را ببینیم. این آیه شریفه که مضمونش این است که للذین لا یریدون علواً فی الأرض و لا فساداً، حالا ما بگوئیم لا یریدون علواً، متعارف از اراده‌ی علو چیست؟ اراده مقام، ثروت، فخر و فروشی متعارف، اما امیرالمؤمنین فرمود حتی به این بند کفشی که انسان دارد اگر با این بند کفش بگوید بند کفش من از بند کفش او بهتر است این هم از مصادیق اراده‌ی علو است! شما الآن در عرف ببینید چنین چیزی در ذهنش نمی‌آید!!!، «تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فی الأرض و لا فساداً» اگر کسی بگوید همیشه باید اطلاقات را بر متعارف حمل کرد، می‌گوئیم متعارف این است که کسی بخواهد دنبال، مقام، ثروت، فرعونیت، ریاست و این حرف‌ها باشد در حالی که در ذیل همین آیه شریفه امیرالمؤمنین فرمود حتی به این بند کفش هم نباید اراده علو کرد. معلوم می‌شود که ما باید در دایره‌ی اطلاق هر مقداری که قابلیت صدق دارد پیش برویم، خواه متعارف باشد یا نباشد! الآن وقتی گفتند اکرم العالم، اگر بگویند متعارف از عالم فقیه است، فیلسوف هم هست و مفسر هم هست، عالم یعنی من له علم حتی کسی که علوم غریبه هم دارد عالم است، حتی کسی که عالم به سحر هم هست عالم است نمی‌توانیم بگوئیم باید حمل بر متعارف کرد. پس این یک اشکال که این اطلاق را چه کسی گفته باید حمل بر متعارف کرد؟ من 20 مورد را آنجا از جواهر ذکر کردم.

اشکال دوم: عدم وجود لفظ مطلق در روایات؛

این است که اصلاً ما اطلاق و لفظ مطلق در اینجا نداریم که بیائیم این لفظ مطلق را حمل بر متعارف کنیم، ما لفظ بلد که بگوئیم مراد از بلد یعنی بلد معتدل، اصلاً در هیچ روایتی کلمه‌ی بلد به نحو لفظ مطلق نیامده. پس إذ هو مع أنه کما تری، کما تری اشاره‌اش به این اشکال است و بعد می‌فرماید یک اشکال سومی هم وجود دارد.

اشکال سوم: حمل بر متعارف مستلزم وسعت محلات بلاد کبیر به اندازه بلاد معتدل است در حالیکه محلات گاهی کوچک‌اند و گاهی بزرگ؛

این است که «مقتضاه کون العبرة بالمحلّه إذا وافقت آخر البلد المعتدل تقدیراً»، اشکال سومی که صاحب جواهر (ره) دارد می‌فرماید اگر بخواهید حمل بر متعارف کنید باید بگوئید بلد کبیر و بلد عظیم اگر بخواهیم مبدأ را محله قرار بدهیم باید این محله از نظر اندازه به اندازه‌ی یک بلد معتدل باشد و الا درست است که این شهر صد محله دارد ولی یک محله‌ای خیلی کوچک است. محله متعارف محله‌ای است که طولش لا اقل 10 کیلومتر باشد، پنج کیلومتر باشد، حالا اگر یک محله‌ای 500 متر است این متعارف نیست، این نکته‌ی خیلی خوبی است.

دیروز اشاره کردم این مطلبی که ما بگوئیم در کشورهای اروپایی که در این زمان ماه رمضان در وقتی قرار گرفته که طول روز 21 ساعت است، فتوا داده شده که ملاک در اینجا 16 ساعت است، چرا؟ می‌گویند حملاً عن المتعارف، می‌گوئیم اگر این است که متعارف را چه کسی گفته 16 است؟ متعارف مختلف است یک جا متعارفش 12 است، پس ما بیائیم آنهایی هم که 12 ساعت است را بگوئیم وقتی شب شد حق افطار ندارند و باید 16 ساعت صبر کنند، یکی از نقض‌های خوبی که به این نظر وارد است، اینها روزشان 21 ساعت است و می‌فرمایند 16 ساعت ملاک قرار بدهند، وقتی ماه رمضان افتاد در زمستان و روزشان 5 ساعت شد می‌فرمائید باید 16 ساعت امساک کنند؟

گفتم قاعده این است در مواردی که شارع تحدید کرده، یعنی حدّ معینی را ذکر کرده «اتمّوا الصیام إلى اللیل» باید صدق لیل کند، در یک بلادی که اصلاً لیل ندارد یک حکم دیگری دارد ولی جایی که لیل دارد، لیل آن الآن سه یا چهار ساعت است باید ملاک را همان لیل قرار داد.

غیر از این دو اشکال، اشکال صاحب جواهر (ره) این است که ما در ما نحن فیه بگوئیم اگر این محله از نظر اندازه، اندازه‌ی بلد معتدل را دارد ملاک برای مبدأ مسافت آخر محله است و الا اگر محله‌های کوچکی باشد در یک بلد عظیمی، در یک بلد عظیمی محلات کوچکی باشد اینها که متعارف نیستند. صاحب جواهر (ره) می‌فرماید اگر دلیل فقهی این است که ما باید اطلاق را حمل بر متعارف کنیم پس بگوئیم مبدأ السیر در بلاد کبیره آخر المحله است، در صورتی که محله متعارف باشد، یعنی محله‌ای که با بلد معتدل از حیث اندازه، بگوئیم یک بلد معتدل در زمان ما لا اقل این است که طول آن دو کیلومتر باشد، سه کیلومتر باشد، اما محله‌ای که 500 متر است را نمی‌توانیم بگوئیم آخر محله است.

اینجا هم همین‌طور است، اگر گفتیم حمل بر متعارف، اگر متعارف را 16 قرار دادیم باید بگوئیم آن بلادی هم که 12 ساعت است حمل بر 16 ساعت کنیم، چطور 21 ساعتی را حمل بر 16 ساعتی می‌کنید؟! اصلاً یک هرج و مرج فقهی به وجود می‌آید و شارع چون توجه به این داشته ملاک را لیل قرار داده، باید روزه‌شان را بگیرند، کسی که جوان است و قدرت دارد 21 ساعت را امساک کند، کسی که نداشت و برایش حرج به وجود می‌آید به مقدار رفع حرج می‌تواند افطار کند حرام نیست، کفاره ندارد، فقط باید بعداً قضا کند ولی تا مغرب هم باید از سایر مفطرات امساک کند، حتی مقدار آبی هم که می‌خواهد بخورد حق ندارد خودش را سیراب کند، باید به مقدار رفع حرج بخورد.

می‌فرماید «مقتضاه کون العبرة بالمحله إذا وافق الآخر بلد المعتدل تقدیراً لا مطلقاً»، بگوئیم هر محله‌ای «کما یوهمه اطلاق»، این مشبّه‌بھی که اینجا آمد که «کالرجوع فی وجه غیر مستوی الخلقه إلی مستویها»، در اینجا ما قرینه‌ی روشنی داریم که باید حمل بر متعارف شود، یعنی در باب شستن صورت وقتی می‌گویند بین الابهام و الوسطی، اینجا یک قرینه‌ی روشنی وجود دارد که شارع نمی‌گوید هر کسی ابهام وسطای خودش یا اگر یک کسی دستش اینقدر بزرگ بود، بین دو گوشش برسد بگوئیم باید شسته شود، یک کسی هم دستش اینقدر کوچک بود که یک مقدار کمی از صورتش را بشوید، قرینه وجود دارد.

ما بخواهیم مسئله را صناعی و اجتهادی کنیم می‌گوئیم قاعده این است که اطلاق حمل بر متعارف نمی‌شود مگر در جایی که قرینه وجود داشته باشد. اطلاق محکم است یا حاکم است؟ ما باید به اطلاق عمل کنیم، شما همیشه می‌گوئید برای اطلاق دلیل بیاورید و اگر نبود می‌آییم سراغ اینکه مقید است؟ یا اینکه می‌گوئیم برای مقید باید دلیل بیاوریم؟ اطلاق دلیل نمی‌خواهد، لفظ مطلق است، اگر ما می‌خواهیم در یک موردی حمل بر متعارف کنیم قرینه دارد، اتفاقاً مواردی که فقها آمدند حمل بر متعارف کردند قرینه دارد.

دلیل چهارم صاحب جواهر (ره): لفظ غالباً انصراف متعارف دارد به بلد معتدل؛

حالا یک دلیل دیگری هم صاحب جواهر (ره) ذکر می‌کند، بعد می‌فرماید «اللهم إلا أن یدعی أنه الغالب الذی ینصرف الاطلاق إلیه»، اینجا بحث انصراف را مطرح می‌کند در دلیل سوم. در دلیل دوم حمل لفظ بر متعارف، یعنی کاری به انصراف نداریم. اما در این دلیل سوم می‌فرماید انصراف، کاری نداریم که این مورد انصراف متعارف هست یا نیست؟ می‌گوئیم لفظ انصراف دارد به بلد معتدل، حالا خواه بلد معتدل متعارف باشد یا نباشد، کاری به این جهت نداریم یعنی از عبارت صاحب جواهر (ره) استفاده می‌شود بین حمل مطلق علی المتعارف و بین ادعاء انصراف الاطلاق فرق وجود دارد و فرقی هم روشن است، در انصراف شما منشأ می‌خواهید و منشأش هم استعمال است می‌گوئید این لفظ در این مورد غالباً استعمال شده، اگر کسی بگوید بلد غالباً در بلد متعارف استعمال شده می‌شود انصراف. اما در حمل مطلق بر متعارف غلبه‌ی استعمال را نمی‌خواهیم، خود متعارف آنهایی که قائل هستند قرینه می‌شود که مطلق را باید حمل بر متعارف کرد، ما می‌گوئیم متعارف بودن قرینیت بر اینکه مطلق را حمل بر متعارف کنیم نمی‌شود و قرینیت ندارد، اما آنهایی که می‌گویند قرینیت دارد می‌گویند مجرد کونه متعارفاً، اما در باب انصراف غلبه‌ی استعمال می‌خواهیم.

پس «إلا أن یدعی أنه الغالب الذی ینصرف الاطلاق إلیه» و صاحب جواهر (ره) به این دیگر اشکال نمی‌کند، چون وقتی می‌گوئیم بلد، غالباً بلد متعارف یعنی انصراف متعارف دارد و بعد می‌فرماید «و علی کل حال فالاحتیاط ولو بالجمع بین القصر و الاتمام

الذی هو الاصل لا ینبغی ترکہ»، می‌فرمایند احتیاط ولو به جمع بین قصر و اتمام، چرا می‌گوید ولو؟ مگر احتیاط راه دیگری هم دارد، یک راه این است که خیلی دور شود یعنی طوری دور شود که از خطه‌ی بلد هم مسافت حساب شود، آنجا قصر است. اما یک مقداری رفته از محله حساب می‌کند مسافت است، از خطه‌ی بلد حساب می‌کند مسافت نیست، اینجا باید جمع بین قصر و اتمام کند می‌فرماید «لا ینبغی ترکہ»، یعنی صاحب جواهر(ره) احتیاط وجوبی می‌کند در چنین موردی.

حالا آیا این احتیاط وجوبی وجهی دارد یا نه؟ یک کلامی هم مرحوم نائینی(ره) دارد، آنجا ببینید در جزء دوم صفحه 237 ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین